

کلام منتقى الاصول:

تا کنون چندین وجه برای «عدم عقاب و ثواب بر واجب غیرى» ذکر کردیم. برخی از بزرگان وجه دیگری را برای این مطلب ارائه کرده اند:

«ان الثواب انما ينشأ عن إتيان العمل مرتبطا بالمولى بالإتيان به بداعى الأمر - الذى هو معنى الامتثال - فترتب الثواب على موافقة الأمر الغيرى انما تتصور بالإتيان بالمقدمة بداعى الأمر الغيرى، و من الواضح ان الأمر الغيرى لا يصلح للداعوية و التحريك أصلا، فلا يمكن الإتيان بالعمل بداعى امتثال الأمر الغيرى. أما انه لا يصلح للداعوية و التحريك، فلان المكلف عند الإتيان بالمقدمة اما ان يكون مصمما و عازما على الإتيان بذى المقدمة أو يكون عازما على عدم الإتيان به، فان كان عازما على الإتيان به، فإتيانه المقدمة - مع التفاته إلى مقدميتها كما هو المفروض - قهرى لتوقف ذى المقدمة عليها، سواء تعلق بها الأمر الغيرى كى يدعى دعوته إليها أو لا، فالإتيان بالمقدمة فى هذا التقدير لا ينشأ عن تحريك الأمر الغيرى، بل هو أمر قهرى ضرورى و مما لا محيص عنه. و ان كان عازما على عدم الإتيان بذى المقدمة، فلا يمكنه قصد الأمر الغيرى بالإتيان بالمقدمة، إذ ملاك تعلق الأمر الغيرى بالمقدمة هو جهة مقدميتها و الوصول بها إلى الواجب النفسى، لو لم نقل - إذ وقع الكلام فى أن المقدمية جهة تعليلية للوجوب الغيرى أو جهة تقييدية - بان موضوع الأمر الغيرى هو المقدمة بما هى مقدمة لا ذات المقدمة.

و من الواضح أنه مع قصد عدم الإتيان بذى المقدمة لا تكون جهة المقدمة و توقف الواجب عليها ملحوظة عند الإتيان بالمقدمة، و معه لا معنى لقصد امتثال الأمر الغيرى بالعمل، إذ جهة تعلق الأمر الغيرى غير ملحوظة أصلا.

و يتضح هذا الأمر على القول بكون الأمر الغيرى متعلقا بالمقدمة الموصلة، فانه مع القصد إلى ترك الواجب النفسى لا يكون المأتى به واجبا بالوجوب الغيرى، فلا معنى لقصد امتثاله فيه لأنه ليس بمتعلق الوجوب. و خلاصة الكلام: ان البرهان و العمل العرفى قائمان على عدم استحقاق العقاب و الثواب على مخالفة الأمر الغيرى و موافقته.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. ثواب از «انجام عمل مرتبط با مولا که به خاطر امر مولا انجام شده است» ناشی می شود یعنی از «امتثال».

۱. منتقى الأصول، ج ۲، ص ۲۳۷.



۲. پس اگر امر غیرى بخواهد ثواب داده باشد، باید مقدمه به خاطر امر غیرى انجام داده شده باشد.
۳. اما امر غیرى، صلاحیت اینکه «داعی» شود را ندارد و لذا «اتیان به انگیزه امثال امر غیرى» ممکن نیست.
۴. اما اینکه امر غیرى صلاحیت دعویّت ندارد، به این جهت است که:
۵. عبد یا می خواهد ذی المقدمه را انجام دهد و یا نمی خواهد. اگر می خواهد، «اتیان مقدمه» حتماً واقع می شود و عبد به خاطر امر غیرى این کار را نمی کند.
۶. و اگر نمی خواهد ذی المقدمه را انجام دهد: در این صورت امر غیرى نمی تواند داعی باشد چراکه: یا می گوئیم مقدمه بودن حیثیت تقییدیه است در عروض و جوب بر مقدمه و یا می گوئیم مقدمه بودن حیثیت تعلیلیه است در ثبوت و جوب بر مقدمه.
۷. اگر گفتیم مقدمه بودن حیثیت تقییدیه است در این صورت آنچه می تواند مقدمه واقع شود اگر در جایی مقدمه نیست، اصلاً واجب نیست.
۸. ولی اگر گفتیم مقدمه بودن حیثیت تعلیلیه است، در این صورت اگر چه ذات مقدمه واجب می شود ولی در صورتی چنین وجوبی بر ذات مقدمه، ثابت می شود که این شیء در مسیر وصول به واجب نفسی باشد.
۹. پس اگر عبد نمی خواهد، ذی المقدمه را انجام دهد، اصلاً امر غیرى به «آنچه مقدمه است» تعلق نمی گیرد.
۱۰. این سخن در صورتی که بگوئیم تنها مقدمه ای که واجب است، مقدمه موصله است واضح تر است، چراکه اگر نخواهیم ذی المقدمه را به جای آوریم، اصلاً «وصول» نیست.

ما می گوئیم:

۱. ما حصل فرمایش ایشان آن است:
- الف) ثواب برای انجام عمل به داعی امر است.
- ب) اتیان مقدمه در جایی که عبد می خواهد ذی المقدمه را به جای آورد، به داعی امر به ذی المقدمه است.
- ج) در جایی که عبد نمی خواهد ذی المقدمه را به جای آورد، مقدمه امر ندارد چراکه امر به مقدمه به خاطر «مقدمه بودن» است و اگر کسی نمی خواهد ذی المقدمه را انجام دهد، دیگر این شیء مقدمه نیست.
- د) فرقی نمی کند «مقدمه بودن»، حیثیت تقییدیه باشد یا حیثیت تعلیلیه برای حصول و جوب در ذات مقدمه.
۲. در این باره نکاتی را می توان مطرح کرد.
- الف) ثواب می تواند برای انجام عمل به قصد قربت باشد و نه به داعی امر، و عبد می تواند به خاطر امری



که شارع به ذی المقدمه دارد، کشف کند مطلوبیت عمل را و به خاطر همان قصد قربت کند.  
(ب) ممکن است بگوئیم «مقدمه» چیزی نیست که عبد وقتی عازم بر ذی المقدمه است، باید آن را انجام دهد بلکه مقدمه چیزی است که فی الواقع ذی المقدمه بر آن متوقف است. در این صورت حتی اگر عبد عازم بر ذی المقدمه نباشد هم یک شیء «مقدمه» است و لذا امر غیری دارد.

(ج) در حیثیت تقییدیه و حیثیت تعلیلیه نیز به نظر می‌رسد می‌توان با تعریف ایشان مخالفت کرد. به این بیان که: حیثیت تقییدیه عبارت است از جایی که حکم فی الواقع متعلق به قید (مقدمه بودن) است و لذا بود و نبود این قید، حکم را تغییر می‌دهد ولی حیثیت تعلیلیه عبارت است از جایی که حکم روی ذات مقدمه می‌نشیند و لذا «العله تعمّم و تخصّص» مربوط به حیثیت تقییدیه است.

اللهم الا ان یقال مراد ایشان از حیثیت تقییدیه جایی است که حکم روی «ذات + قید» رفته است و مراد ایشان از حیثیت تعلیلیه جایی است که حکم روی «ذات» رفته است اما علت می‌تواند حکم را تعمیم داده یا تخصیص زند.

(د) اینکه اگر عبد می‌خواهد امر نفسی را اطاعت کند، نمی‌تواند قصد اتیان امر غیری داشته باشد، محل تامل است. چراکه ممکن است عبد با اتیان مقدمه هم قصد اتیان امر نفسی داشته باشد و هم قصد اتیان امر غیری. (از باب تداخل مسببات)

(ه) سخن منتقی الاصول با اشکال دیگری هم مواجه است:

«امر غیری شرعی» باید ثمره داشته باشد والا شارع چنین امری لغوی را صادر نمی‌کند. حال وقتی می‌فرمائید: در صورتی که عبد می‌خواهد ذی المقدمه را اتیان کند، اصلا امر غیری برای عبد داعویت ندارد و در صورتی که عبد نمی‌خواهد، امر غیری موجود نیست.  
پس بیان شما لاجرم به نفی شرعی بودن امر غیری می‌انجامد.

